

خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق

بقلم
دکتر محمد مصدق

بیانیه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲

مربوط به حاشیه صفحه ۱۸۸

هموطنان عزیز روزنهم اسفند گذشته باین عنوان که دکتر مصدق میخواهد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج روانه کند عده ای جلوی کاخ اختصاصی آمده بودند و قصدشان این بود که در موقع خروج از کاخ کار مرا یکسره سازند ولی به هدف نرسیدند. پس از آن جلوی خانه خود اینجانب آمدند و باز کامیاب نشدند.

گرچه توضیحات راجع بتصمیم این مسافرت را همان شب در جلسه خصوصی مجلس شورایملی داده ام ولی نظر باینکه رسماً و کاملاً منتشر نشد و حتی بمردم چنین وانمود کردند. که ابتکار این مسافرت با اینجانب بوده و اختلاف شخصی بین اعلیحضرت همایونی و اینجانب وجود دارد این است که لازم میدانم چگونگی را برای روشن ساختن اذهان عمومی باستحضار هموطنان عزیز برسانم.

هموطنان عزیز بخوبی واقفند اگر اینجانب تصدی نخست وزیری را با کبر سن و ضعف مزاج بعهده گرفتم برای این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت را سرانجام دهم و همانطور که بارها متذکر شده ام صلاح ندیدم که با وجود جنگ در جبهه خارجی دست باصلاحات داخلی که موجب تشنجات بزرگی است بزنم و جنگ در دو جبهه را بر ملت ایران تحمیل نمایم. از اینرو تا سرحد امکان کوشیدم که در امور داخلی وضع موجود را حفظ کنم ولی در همان اوائل در نتیجه احساس عدم امنیت برای شخص خود در مجلس متوقف شدم و رئیس شهربانی وقت را ازکار برکنار کردم. پس از آن جناب آقای علاء وزیر دربار مرا در مجلس ملاقات نموده در ضمن مذاکراتی که بعمل آمد اظهار نمودند اوضاع خوب نیست مبادا ترتیبی پیش آید که کشور ما جمهوری شود. بدین جهت برای اینکه خاطر شاهانه نگران نباشد در چهارم خرداد ۱۳۳۰ شرحی بدین مضمون:

«پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون مدت خدمت چاکر به محض خاتمه کار نفت بسر خواهد رسید برای ریاست شهربانی کل کشور به هیچوجه نظری نمی تواند بعرض برساند و تعیین آن فقط منوط باراده ملوکانه است» عرض نموده فرستادم.

دو سه روز بقضیه ۲۳ تیر بیشتر نمانده بود که اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفت‌های شدید آغاز کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم. مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد.

در موضوع اداره امور ارتش نیز مدت‌ها رویه‌ی گذشته را پیروی کردم ولی رفته رفته تحریکات بر ضد دولت توسعه پیدا کرد بطوریکه پس از مراجعت از امریکا مذاکراتی که در یک جلسه شش ساعته با حضور اعلیحضرت همایونی بعمل آمد باین نتیجه رسید که انتخابات مملکت در همه جا بطور آزاد و بدون اینکه توصیه‌ای برای انتخاب اشخاص بفرمانداران و فرماندهان ارتش بشود صورت گیرد.

ولی در خلال انتخابات مشهود گردید که بعضی از افسران در پاره‌ای از نقاط باوامر دولت وقعی نمیگذارند و بوسائل مختلف در حق مشروع مردم دخالت مینمایند بطوریکه موقع عزیمت به لاهه انتخابات ۵۵ کرسی مجلس صورت نگرفت.

در ایام توقف در لاهه تحریکات بر ضد دولت بشدت جریان داشت که حتی نبی‌الله ضارب را تلقین کرده بودند که در دادگاه اعتراف کند که در جرم منتسب باو این جانب شرکت داشته‌ام و منظور این بود که این خبر را مطبوعات خارجی در همه جا منتشر کنند تا دیوان بین‌المللی دادگستری وقعی بمدافعات نماینده ایران نگذارد و بجهانیان نشان دهند که مدافع دولت ایران آن کسی است که در این قبیل توطئه‌ها شرکت داشته است. پس از مراجعت از لاهه این تحریکات بمنتهای شدت خود رسید و مسلم شد که بدون وسایل رئیس دولت نمی‌تواند مسئول حفظ امنیت وانتظامات باشد. از این رو ناچار شدم که درخواست تصدی وزارت جنگ را شخصاً بنمایم و در روز ۲۶ تیر که نظر خود را بعرض ملوکانه رسانیدم فرمودند خوب است اول من چمدان خود را ببندم بروم بعد شما این کار را تقبل کنید. بعرض رسید وقتی اعلیحضرت اعتماد دارند که من در رأس دولت باشم چگونه اعتماد ندارند که وزارت جنگ را که جزئی از دولت است تصدی بنمایم. بنابراین خوب است مرا از تصدی ریاست دولت معذور بدانند و بهر نحو که مقتضی میدانند عمل فرمایند.

پس از مذاکرات زیاد چنین قرار شد اگر تا ساعت هشت آن روز خبری از طرف اعلیحضرت نرسید من استعفای خود را بفرستم والا بکار ادامه دهم. موقع مرخصی از من خواستند اگر وقایعی رخ داد آنچه را که در خیر شاه لازم است خودداری نکنم. عرض شد که من بپدر شما در دوره ششم قسم نخوردم ولی بشما که مرا از زندان پدر خود نجات

داده‌اید در دوره چهاردهم قسم خورده‌ام و بدون قسم نیز همیشه باعلیحضرت وفادار بوده‌ام.

ساعت هشت رسید چون خبری از اعلیحضرت نرسید استعفای خود را با ذکر علت فرستادم و بر طبق اطلاعات بعدی همان روز با قوام داخل مذاکره شدند که نتیجه آن مذاکرات منجر بوقایع سی‌ام تیر گردید.

پس از اینکه باراده ملت مجدداً این جانب مأمور تشکیل دولت شدم روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم باوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند برای اینکه بکلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند بنوعی ذهن ایشان را مشوب نموده اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه باسناد نهضت ملی ضربتی برسانند این شرح را: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم» در پشت کلام الله مجید نوشته و آن را بحضورشان فرستادم. ولی با این حال تا آثار جریان سی‌ام تیر و احساسات بی‌شائبه مردم اثر خود را در افکار باقی نگهداشته بود از هیچ کجا کارشکنی و بهانه‌جویی نمیشد ولی بعد از مدتی مجدداً در مجلس سنا بعضی از نمایندگان انتصابی بنای مخالفت را گذاشته و موجبات تضعیف دولت را فراهم می‌آوردند.

در خلال این احوال یک‌روز صبح آقای علاء وزیر دربار در ضمن ملاقات خود اظهار نمودند که اعلیحضرت می‌خواهند مسافرتی بخارج بفرمایند. عرض کردم علت این مسافرت چیست؟ گفتند که اعلیحضرت از بیکاری خسته شده‌اند. عرض کردم چه کاری در این مملکت ممکن است اعلیحضرت را مشغول کند. دولت همیشه بوظیفه خود عمل نموده و کارهائی که باید از مجاری دربار بگذرد بمرض رسانیده است و اگر مسائلی قبلاً بمرض نرسیده از نظر رفع محظورات بوده است. فی‌المثل موضوع بسته شدن کنسولگریهای انگلیس در تهران در موقع بمرض نرسید و علت این بود که اگر خارجها بدربار مراجعه میکردند از دو حال خارج نبود: چنانچه تقاضای آنها پذیرفته میشد مورد پسند ملت نبود و اگر نمیشد مستقیماً اعلیحضرت خود را با سیاست خارجی طرف کرده بودند و مصلحت این بود که بار این مسئولیت را دولت طبق وظیفه قانونی که داشت عهده‌دار شود. مخصوصاً اینکه وضعیت چنین ایجاب میکرد که تا تصمیم دولت بسفارت انگلیس ابلاغ نشود موضوع محرمانه و مستور بماند.

ضمناً آقای وزیر دربار یکی دیگر از دلایل مسافرت را کسالت اعلیحضرت و

همچنین علیاحضرت ملکه و لزوم پاره‌ای معاینات طبی ذکر نمودند و من اینطور اظهار نمودم که خوب است اول علیاحضرت مسافرت فرمایند چنانچه لزوم پیدا کرد علیاحضرت هم بعد مسافرت بفرمایند.

چیزی نگذشت که مشاهده شد تحریکات بر علیه شخص این جانب و تضعیف دولت از قبیل مذاکرات بعضی از نمایندگان قبل از دستور در مجلس و تجمع عده زیادی از افسران مسلح بازنشسته در اغلب روزها جلو خانه این جانب و غائله ابوالقاسم بختیار در خوزستان و تحریک عناصر مفسده‌جو بوسائلی که مخالفین دولت در دست داشتند جریان دارد.

در اینجا لازم میدانم چگونگی بازنشسته شدن این افسران را توضیح دهم. هنگام تصدی وزارت جنگ به علیاحضرت همایونی عرض شد که چون این جانب سابقه‌ای در وزارت جنگ ندارم و نظریات علیاحضرت را نیز می‌خواهم در امور آنجا کاملاً رعایت نمایم خوبست سه نفر از امرای طرف اعتماد خود را معرفی فرمایند که اینجانب در کارهای آن وزارتخانه با آنها مشورت نمایم. لذا آقایان سپهبدنقدی، سپهبد آق‌اولی و سرلشکریارمست برای این کار تعیین شدند و بعد موضوع اصلاحات و تقلیل بودجه پیش آمد. چون هر رسته از واحدهای نظامی پنج نفر را از بین خود انتخاب نمودند که بسوابق افسران آن واحد رسیدگی شود و نظر بدهند پس از آنکه نظریات مزبور رسید اینجانب دیدم عده بالنسبه زیادی را پیشنهاد کرده‌اند که بازنشسته شوند. از سه نفر مشاورین فوق‌الذکر و دو معاون وزارت دفاع ملی که هیئت مشاوره را تشکیل می‌دادند تمنا کردم بموضوع دقیقاً رسیدگی و بررسی نمایند چنانچه عده زیادی هم بازنشسته نشوند برای دولت‌های بعد مجال خواهد بود که بسوابق آنها رسیدگی کنند ولی توجه فرمایند که برخلاف قانون کسی بازنشسته نشود و آنها پس از چندین روز مطالعه و رسیدگی پیشنهاد نمودند که از بین آن عده فقط ۱۳۶ نفر بازنشسته شوند که بعد از تصویب علیاحضرت بموقع اجرا گذاشته شد و زائد است عرض کنم که این جانب شخصاً حتی یک نفر از این عده را نمی‌شناختم و هنوز هم نمیشناسم.

دولت چون میدید هر روز دامنه تحریکات وسعت پیدا میکند و میخواهند موجبات تضعیف او را فراهم سازند ناگزیر شد که از این تحریکات جلوگیری کند. لذا از دربار نماینده‌ای خواستم که وضعیت را بعرض علیاحضرت برسانم، چنانچه چاره‌جویی نشد ضمن یک پیام مراتب را بعرض ملت برسانم و از ملت کسب تکلیف نمایم.

روز جمعه اول اسفند با حضور سه تن از نمایندگان مجلس شورای ملی مراتب بفرستاده علیاحضرت همایونی گفته شد و چند روز گذشت تا اینکه روز سه‌شنبه پنجم

اسفند مقارن غروب هفت نفر از نمایندگان فراکسون نهضت ملی بمنزل اینجانب آمده اظهار نمودند که بدربار رفته‌اند و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را تأیید و وعده هرگونه مساعدت راداده‌اند. در خلال این احوال یکی از آقایان نمایندگان را از دربار پای تلفن خواستند و ایشان پس از مراجعت اظهار نمودند خبری دارم که قول شرف از نمایندگان میگیرم محرمانه بماند و آن اینست که اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند مسافرتی بخارج بفرمایند و آقایان وزیر دربار و والاتباع هم می‌آیند که در این مورد با نخست وزیر داخل مذاکره شوند. طولی نکشید که آقایان مزبور بمنزل این جانب آمدند و مذاکراتی بعمل آمد که نتیجه این شد:

صبح روز بعد این جانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت بطول انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای بدربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوءتفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه طبی بخارج بفرمایند. ضمناً احتمال میدادند که در ایام مسافرت مسئله نفت هم حل میشود و پس از مراجعت دیگر محظورات و مشکلاتی باقی نمانند. مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید بقدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای اینکه کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد زیرا تهیه جا در طیاره سبب خواهد شد که مردم نه فقط از مسافرت بلکه از روز و ساعت حرکت هم مطلع گردند و باین لحاظ مسافرت با اتومبیل را در نظر گرفتند که بعنوان مسافرت برشت از تهران خارج شوند و بسمت بغداد حرکت فرمایند.

پس از آن فرمودند که برای مسافرت دو ماه چهل هزار دلار و ده هزار دلار هم برای مخارج مقدماتی که مجموعاً پنجاه هزار دلار باشد لازم است که قرار شد روز حرکت ده هزار دلار از بانک ملی گرفته تقدیم شود و چهل هزار دلار دیگر را بعد که تصویبنامه هیئت وزیران صادر شد ارسال نمایم.

و باز چنین قرار شد که یکی از دول رسماً از اعلیحضرت دعوت کند و مذاکراتی نیز در این زمینه بوسیله وزارت امور خارجه انجام گرفته و هنگام مرخصی فرمودند روز حرکت یا شنبه نهم اسفند و یا یکشنبه دهم خواهد بود.

روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار ملاقاتی دست داد و درباره شورای سلطنتی که در غیاب اعلیحضرت باید وظایف مربوط بسلطنت را انجام دهد مذاکراتی بعمل آمد و پیشنهاد نمودند که عضویت این شورا را که مرکب از سه نفر یکی از والاحضرتان شاهپورها و وزیر دربار و اینجانب خواهد بود بپذیرم و چون بعد در تعداد اعضاء و اشخاص

آن نظرات دیگری اظهار نمودند این جانب از قبول عضویت معذرت خواستم و حق همین بود، زیرا شورای سلطنتی از دولت مجزاست و نخست وزیر نمی بایست در آن دخالت نماید.

و باز صبح شنبه نهم اسفند اول وقت ملاقاتی دست داد و اظهار نمودند که امروز اعلیحضرت قصد عزیمت دارند و صورت گذرنامه هائی را که باید تهیه شود دادند و گفتند همچنین قرار شده است که یک ساعت و نیم بعد از ظهر اینجانب برای صرف ناهار شرفیاب شوم و دو ساعت و نیم بعد از ظهر وزراء برای تشریفات موقع حرکت حاضر باشند و ساعت سه بعد از ظهر هم موکب همایونی حرکت فرمایند.

پس از آن حضرت آیت الله بهبهانی بوسیله تلفن سؤال کردند آیا اعلیحضرت میخواستند بخارج مسافرتی بفرمایند. چاره ای نداشتیم مگر اینکه بگویم شنیده ام. گفتند چرا مانع نمی شوید؟ جواب دادم دولت نمیتواند از تصمیم اعلیحضرت جلوگیری کند خودتان با دربار مذاکره بفرمائید.

سپس رؤسای ستاد آرتش، شهربانی، فرماندار نظامی، حتی رئیس کلانتری ناحیه کاخ را خواسته و بهر یک از آنها جداگانه دستورات کافی برای حفظ انتظامات اطراف کاخ و خانه خود دادم که مبدا هنگام حرکت اتفاق ناگواری روی دهد. مجدداً دو ساعت قبل از ظهر آقای وزیر دربار چند کلمه بزبان فرانسه با تلفن صحبت کردند و گفتند گوشی را با اعلیحضرت میدهم که فرمایشاتی دارند بفرمایند. اعلیحضرت فرمودند چون میخواهم ظهر حرکت کنم شما بجای یک ساعت و نیم بعد از ظهر ظهر شرفیاب شوید. عرض کردم آقایان وزرا هم شرفیاب بشوند؟ فرمودند ضرری ندارد. در این گیر و دار خبر تشکیل جلسه خصوصی مجلس رسید که وکلا از جریان عزیمت مستحضر گردیدند.

بطوریکه مقرر فرموده بودند ظهر این جانب رفتم. اعلیحضرت و علیاحضرت وارد تالار شدند. پس از چند دقیقه مذاکره فرمودند هیئت رئیسه نامه ای از مجلس آورده میخواهند مانع مسافرت من بشوند و من میخواهم آنها را ندیده حرکت کنم. عرض کردم بهتر آن است که آنها را بپذیرید. اگر دلایلی برای انصراف از مسافرت اظهار نمودند قبول بفرمائید. اعلیحضرت برای پذیرفتن آنها تشریف بردند و یک ربع ساعت بعد مراجعت و فرمودند که برادرانم از مسافرت من اطلاع نداشتند و حالا برای وداع آمده اند، خوب است هیئت وزیران بیایند که من بتوانم بعد بروم با آنها وداع نمایم. هیئت وزیران وارد تالار شدند و پس از اصغاء بیانات ملوکانه و عریض این جانب اعلیحضرت برای وداع تشریف بردند و هیئت وزیران هم از تالار خارج شدند. چون روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار قرار شده بود هیئت وزیران موقع حرکت حضور داشته باشند بوسیله رئیس تشریفات دربار

استفسار شد فرمودند که دیگر با هیئت وزیران کاری نیست. این بود که ساعت یک بعد از ظهر قبل از آقایان وزراء اینجانب از کاخ خارج شدم و هنوز بدر نرسیده بودم که صدای جمعیتی بگوشم رسد و موجب تعجب گردید زیرا با دستوراتی که بمأمورین انتظامی داده بودم چنین وضعیتی را انتظار نداشتم. در ضمن اینکه فکر میکردم بروم یا برگردم یکی از کارمندان دربار که از خارج وارد شده بود از پهلوی من گذشت سؤال کردم آیا ممکن است مرا راهنمایی کند که از در دیگر خارج شوم. با کمال خوشرویی و محبت قبول کرده و مرا بدر دیگر سمت شمال که بچهارراه حشمت الدوله باز میشود هدایت نمود. پس از آن کسی را فرستادم اتومبیل را مقابل این در آوردند. افرادی که مقابل در معمولی که سمت جنوب کاخ است جمع شده بودند بمحض اینکه اتومبیل بسمت در شمالی حرکت نمود دنبال آن آمدند، ولی قبل از اینکه بآنجا برسند این جانب سوار شده بخانه مراجعت کردم و آنها در جلوی همان در توقف نمودند که بعد شنیدم گفته بودند مرغ از قفس پرید.

عده‌ای پاسبان در سمت شمال چهارراه حشمت الدوله که بطرف خانه این جانب می‌آید بودند و مانع از عبور جمعیت میشدند که در این اثنا والا حضرت شاهپور حمیدرضا از آن در خارج شده دلیل توقف قوای انتظامی را در آنجا سؤال کرد و گفت مردم آزادند بهر کجا که می‌خواهند بروند. این بود که پس از مرتفع شدن مانع جمعیت بدر خانه اینجانب هجوم آوردند.

در اینجا لازم است گفته شود که در پیشاپیش این عده چند نفر افسر حاضر بخدمت و بازنشسته و چند تن چاقوکش معروف حرکت و فریب یک ساعت سعی میکردند که در را شکسته وارد خانه شوند.

در آهنی بود و موفق نشدند. عده‌ای هم مشغول شکستن در خانه پسر که چوبی و مجاور در آهنی است بودند و قسمتی از آن را شکستند ولی نمیدانستند که از این در هم میشود بحیاط من آمد. بمحض اینکه در را شکستند ساکنین خانه بحیاط من آمدند و پسر گفت چون هدف این اشخاص شما هستید اگر شما از این خانه بروید تنها نه فقط کسان شما بلکه جان عده‌ای از کارمندان نخست‌وزیری هم که در این جا هستند محفوظ خواهد ماند. این بود که از خانه خود بخانه مجاور و از آنجا بستاد ارتش رفتم. پس از عزیمت من چون هنوز اشرار از حرکت من اطلاع پیدا نکرده بودند بوسیله ضربات جیب قسمت بخش خون بهداری وزارت دفاع ملی که راننده دولتی و یک چاقوکش معروف در آن بود در آهنی خانه را شکسته و چند نفر نظامی که در خانه بودند ناگزیر بتیراندازی شدند و آن افراد که بوسیله تطمیع از خارج و داخل جمع‌آوری شده بودند چون

هدف معینی نداشتند فرار کردند.

در اینجا لازم است عرض کنم که در تمام این مدت رئیس ستاد ارتش که باید حاضر بخدمت باشد در کاخ اختصاصی متوقف بود و بر طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی وسایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشرار خواسته بود در اختیار او نگذاشته بودند و موقمی از اشرار خواستند جلوگیری کنند که مدتی قبل اینجانب از خانه رفته بودم.

بدین ترتیب هموطنان عزیز متوجه می شوند که شایعه اختلاف شخصی این جانب و اعلیحضرت همایونی مفهومی نداشته و در تصمیم اعلیحضرت بمسافرت اینجانب مداخله ای نداشتم.

حال چرا این اکاذیب را انتشار می دهند و چرا کوشش در استقرار مشروطیت ایران را بصورت اختلاف بین شاه و نخست وزیر جلوه گر می سازند علت دیگری دارد که اکنون با اطلاع هموطنان عزیز میرسانم.

حوادث اخیر معلول یک سلسله تحریکات و دنباله یک رشته دسانسی است که از بدو تشکیل دولت حاضر هر روز بنوعی جلوه گر شده و منظور محرکین اصلی همواره هدف واحدی بوده و آن عقیم ساختن نهضت ملی ما میباشد.

دول استعمارطلب هر کجا که بخواهند مقاصد خود را پیش ببرند نقشه هائی دارند که هر یک از آنها با اوضاع و احوال روز تطبیق کند آن را انتخاب نموده بموقع اجرا میگذارند و از هرگونه اختلاف و اختلال داخلی کشورها سوءاستفاده مینمایند.

در طول یکصد و پنجاه سال اخیر در این مملکت با کسانی که بحمايت منافع وطن خویش برخاسته اند با حربه های گوناگون مبارزه کرده اند و هر یک از آنها را بنوعی از میان برده اند.

یک نظر اجمالی بحوادثی که دو قرن اخیر در ایران روی داده است بخوبی نحوه سیاست شوم خارجی را در ایران معلوم میکند و با مقایسه اوضاع و احوال و مقتضیات عهد یک حقیقت مسلم را که تکرار وقایع تاریخی است روشن و آشکار می سازد.

کسانی که از جریان زندگی سیاسی این جانب مستحضرند بخوبی میدانند که انگلیسها در اجرای مواد برنامه استعماری یک قسمت از مساعی خود را از سالها پیش یعنی چند سال قبل از کودتا تا امروز برای مایوس و مغلوب کردن اینجانب همواره مصروف داشته اند، از قبیل دسانسی که علی رغم اختیاراتی که در دوره چهارم تقنینیه برای تصویب قانون موقت تشکیلات وزارت دارائی و موازنه بودجه و تصفیه کارمندان آن

وزارتخانه از مجلس باین جانب داده شده بود بکار برده و پس از آن موجبات سقوط کابینه‌ای را که این جانب عضویت آن را داشتم فراهم آوردند و تمامی آن اصلاحات بی نتیجه ماند.

و نیز مشکلات و محظوراتی که در دوره پنجم و ششم تقنینیه برای انجام وظیفه داشته‌ام که منجر بچهارده سال تحت نظر و مراقبت شهربانی و ده‌نشینی و بالاخره حبس در زندان بیرجند گردید که چون شرح تمام آنها در اینجا طولانی خواهد شد و از حوصله این پیام خارج است فقط حوادث دو سال اخیر را بطور اجمال یادآوری می‌نمایم. یکی از روزهای اول نخست‌وزیری خود که صبح بکاخ ایض رفتم وقتی که از آنجا خارج می‌شدم ناگهان دو نفر زن که یکی از آنها بچه‌ای در بغل داشت جلوی اتومبیل من که در حال حرکت بود آمدند و آن را متوقف ساختند و معلوم شد که دو نفر مرد نیز از دور متوجه من هستند.

ولی بلافاصله مأمورین نخست‌وزیری رسیدند و آن دو نفر ناپدید شدند و زنها نیز در موقع بازجوئی نتوانستند دلیل موجهی برای متوقف ساختن اتومبیل بیان کنند و این سبب شد که این جانب برای چندی مجلس شورای ملی را محل توقف خود قرار دهم و از عبور و مرور در خارج اجتناب نمایم و همان روز قبل از رفتن بمجلس حضور اعلیحضرت شرفیاب شده واقعه را عرض کردم. فرمودند گزارشی هم بمن رسیده بود.

بار دیگر که عمال بیگانه قصد جان این جانب را کرده بودند واقعه‌ای بود که روز یکشنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۳۰ هنگام تشکیل جلسه علنی مجلس اتفاق افتاد و شرح قضیه بطور خلاصه این است که عده‌ای چاقوکش مست را بعنوان تماشاچی بسالن جلسه آوردند تا موقعی که این جانب بمعیت هیأت دولت وارد جلسه شوم فریاد مرده‌باد دکتر مصدق را بلند کنند و چون برخلاف آنها صدائی بلند میشد آن وقت زد و خورد را بداخل جلسه بکشاند و کار خود را صورت دهند. یکی از نمایندگان که قبلاً این مطلب را استنباط نموده بود چنین صلاح اندیشی کرد که در اطاق انتظار بمانم و از رفتن در جلسه خودداری نمایم که بهمین ترتیب عمل شد. تا اینکه یکی از نمایندگان مخالف دولت بجلسه وارد شد و کسانی که قرار بود برای من مرده‌باد بگویند برای او زنده‌باد گفتند. دسته دیگر بحمایت از دولت عمل نمود و کار جار و جنجال بتالار جلسه کشید. جلسه را تعطیل و چاقوکشان را خارج نمودند و مجدداً جلسه تشکیل و تماشاچیان جلسه بکارمندان مجلس منحصر گردید که بیم هر اتفاقی از بین برود.

باز هم بانجام دادن مقصود توفیقی نیافتند و فقط نمایندگان مخالف توانستند در نطقهای خود بیانات توهین‌آمیزی بکنند که اینجانب همه را تحمل و بردباری نموده پس

از یک نطق مفصلی که تا مدت زیادی بعد از ظهر طول کشید بدون اینکه جواب گویی کنم و تشنجی حاصل شود جلسه خاتمه یافت. ولی در جلسه بعد که این جانب حضور نداشتم مخالفین در نطق‌های خود هتاکی و ناسزاگویی را بجائی رساندند که مرا بکلی از خدمت مایوس نموده و ناگزیر از کناره‌گیری شوم. ولی چون این جانب هدفی بالاتر داشتم و از نقشه حریف که بانواع وسایل میکوشید مرا از کار دلسرد کند آگاه بودم بهیچوجه توجهی بگفته‌ها ننموده و با کمال رضا و رغبت بکار ادامه دادم.

همه میدانند که در دوره شانزدهم اقلیت مخالف دولت در مجلس با علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرت شاهدخت اشرف دائماً در مراوده بوده و ارتباط کامل داشتند و بجای این که اوقات دولت صرف اصلاحات امور اساسی بشود صرف مبارزه با اقلیت می‌گردید.

البته عملیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که میشد بعرض اعلیحضرت همایونی میرسید و چون اطرافیان موثر دربار شنوانی نداشتند منتج به نتیجه نمی‌گردید.

وقایع نه اسفند نمونه جدیدی از همین دسائس می‌باشد ولی ملت بیدار ایران کاملاً بحقیقت امر واقف بوده و همانطوری که تاکنون اقدامات عمال بیگانه را نقش بر آب کرده است این بار هم نخواهد گذاشت که دشمنان ایران به هدف خود رسیده و نهضت ملی ایران را با شکست مواجه سازند.

در خاتمه لازم است تأیید کنم بقسمی که نسبت باعلیحضرت همایون شاهنشاهی یاد کرده‌ام همیشه وفادارم و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز میدانم، ولی چون قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت می‌کرد هیچگونه اختلاف اساسی بین دربار و دولت‌های وقت وجود نداشت و این اختلافات پس از ملی شدن صنعت نفت بوجود آمده امیدوارم که مجلس شورایی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف را معلوم کنند و بروج قانون اساسی مفهوم حقیقی خود را بازگردانند تا هیچوقت بین دربار و دولت‌ها جای اختلاف نباشد.

در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد پادشاه مسؤل نیست و بهمین جهت است که گفته‌اند پادشاه سلطنت می‌کند نه حکومت.

تاریخ انتشار در سایت سازمان سوسیالیست های ایران - سوسیالیست های طرفدار راه مصدق

دوشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۹۱ - ۲ آوریل ۲۰۱۲

www.ois-iran.com / socialista@ois-iran.com